

بچه‌های طبقه کارگر پول کمتری برای معاشرت با دیگران دارند و نمی‌توانند شبکه‌ای اجتماعی به بزرگی شبکه دانشجویان طبقات بالاتر ایجاد کنند.

جامعه‌شناسی چطور می‌تواند ریشه‌های نابرابری را آشکار کند؟



□□□□ □□□□ □□□□ □□ □□□□ □□ □□□□□□□□

ابو برگر: پژوهش پیشگامانه شما دربارهٔ سرمنشأهای ساختاری نابرابری برندهٔ جایزهٔ اراسموس شده است. لطفاً دربارهٔ سرشت و جوهرهٔ کارتان توضیح بدهید. جامعه‌شناسی چطور می‌تواند ریشه‌های نابرابری را آشکار کند؟

میشل لامو: کار جامعه‌شناسی مکملی اساسی برای رویکردهای اقتصادی به بحث نابرابری است که بر نحوهٔ توزیع منابع تمرکز دارد. تحلیل چندوجهی نابرابری ناهمگونی‌های ارزش و اعتبار، و عضویت فرهنگی در میان طبقات را در نظر می‌گیرد. من روش تحلیلی نظام‌مندی را دربارهٔ برجسب‌زنی¹ توسعه داده‌ام و در این باره پژوهش کرده‌ام که چطور محیط زندگی افراد ارزش‌هایی را در آنان نهادینه می‌کند.

برگر: کتاب‌هایی که انتخاب کرده‌اید فرایندهایی کیفی را بررسی می‌کند که به نابرابری دامن زده‌اند. دلیل نخستین انتخابتان، یعنی □□□□□□□□□□ نوشتهٔ چارلز تیلی، چیست؟

لامو: □□□□□□□□□□ کتاب بسیار تأثیرگذاری است. این کتاب تحلیل نظام‌مندی است از اینکه هویت جامعه‌شناختی چگونه به افزایش نابرابری می‌انجامد. چارلز تیلی بر دو سازوکار عمده تأکید دارد: نخستین سازوکار «انباشت فرصت» است. منظور از انباشت فرصت تلاش‌هایی درون‌گروهی است برای حفظ موقعیت‌ها و فرصت‌ها برای اعضای همان گروه. برای نمونه، در ایالات متحدهٔ آمریکا، معمولاً بودجهٔ مدارس شهرهای مختلف بر اساس ثروت مالیات‌دهندگان محلی تعیین می‌شود.

در حومهٔ ثروتمند بوستون، مدارسی سطح بالا وجود دارد که مزایا را از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کنند. سیستم طوری طراحی شده که خانواده‌هایی از آن بهره‌مند شوند که پیش‌تر از این مزایا برخوردار بوده‌اند؛ این یک نمونه از انباشت فرصت است. تیلی سازوکارهای انباشت فرصت و سازوکارهای اجتماعی دیگری را شناسایی می‌کند که علت دوام نابرابری را شرح می‌دهند.

برگر: برای خوانندگانی که آشنایی دقیقی با جامعه‌شناسی ندارند، کارتان را چگونه توضیح می‌دهید؟ مثلاً پژوهشی که در کتاب آینده‌نگرانه‌تان، □□□□□□□□□□²، مستند شده است؟

لامو: من در □□□□□□□□□□ بخش‌هایی را در حومهٔ پاریس و نیویورک شناسایی کرده‌ام که تعداد زیادی از ساکنانشان اعضای طبقهٔ کارگر هستند. منظور من از «طبقهٔ کارگر» کارگران یقه‌سفید دون‌پایه، مانند فعالان بخش فروش، و کارگران یقه‌آبی است. من با افرادی که به تصادف انتخاب می‌شدند مصاحبه کردم. پرسش‌هایم طوری طراحی شده بود که مشخص شود این افراد برای ارزیابی دیگران از چه معیارهایی استفاده می‌کنند. سپس این معیارها را به شیوه‌ای نظام‌مند غربال کردم و در گام بعدی معیارهای مورد استفادهٔ اکثریت (کارگران سفیدپوست) را با معیارهای بدنام‌ترین گروه‌ها در هر کشور - مهاجران اهل آفریقای شمالی در فرانسه و سیاه‌پوستان ایالات متحده - مقایسه کردم.

در اینکه گروه‌های مختلف اخلاق را چطور تعریف می‌کنند، تفاوت‌های روشنی وجود داشت. برای نمونه، کارگران سفیدپوست ایالات متحده بر این تأکید داشتند که مهم‌ترین جنبهٔ اخلاق «خود منضبط» است، یعنی اینکه صورت حساب‌ها تان را بپردازید و سخت کار کنید. اما سیاه‌پوستان بر «خود ملاحظه‌گر» تأکید داشتند که به همبستگی و همدردی با انسان‌های دیگر و احترام به اصل و ریشهٔ آنان مربوط می‌شود.

همچنین تفاوت‌های آشکاری بین دو کشور وجود داشت. در هر دو کشور، از مصاحبه‌شوندگان خواستم قهرمانان‌شان را نام ببرند. در ایالات متحده، نام دونالد ترامپ بارها ذکر شد. در آنجا بیشتر احتمال داشت که مصاحبه‌شوندگان «موفقیت مادی» را دلیلی برای قهرمان‌نامیدن کسی در نظر بگیرند. در فرانسه تعداد بسیار کمتری برای چنین چیزی اهمیت قائل بودند. هدف این نیست که بگوییم همهٔ فرانسوی‌ها این‌طورند و همهٔ آمریکایی‌ها آن‌طور، بلکه منظور این است که ببینیم عضویت فرهنگی در هر بافت و زمینه‌ای چه معنایی دارد و ارزش و اعتبار افراد چگونه ارزیابی می‌شود تا بتوان، در هر دو کشور، نابرابری را به چالش کشید.

تمرکز من بر مسائلی است که در بافت‌های نهادی متفاوت مشابه‌اند. برای نمونه، در کتاب [The Moral Foundations of Trust](#)، به موضوع ارزشیابی در حوزهٔ تحصیلات عالی پرداخته‌ام: فرایند بررسی همکاران چگونه کار می‌کند؟ در میان رشته‌های دانشگاهی مختلف (مثلاً فلسفه و اقتصاد در مقایسه با تاریخ و انسان‌شناسی)، چه نوع معیارهایی ارزش و اعتبار بیشتری دارند؟ دانشگاه‌ها چگونه تعیین می‌کنند که کدام پژوهش اهمیت بیشتری دارد؟

من با اعضای هیئت‌های بررسی همکار صحبت کردم و معیارهای صوری مورد استفادهٔ دانشگاه‌ها مانند ابتکار و خلاقیت را بررسی کردم، ولی شکل‌های گوناگون ناهمسازی را هم در نظر گرفتم: مواردی از جمله قومیت، نوع مؤسسه (یعنی دانشگاه‌های لیبرال، دانشگاه‌های پژوهشی سرآمد)، و تنوع جغرافیایی.

برگر: شما یک بار دومین کتاب پیشنهادی‌تان را این‌گونه توصیف کردید: «بازنمایی شاهانه‌ای از اینکه چطور کمی‌سازی عملکرد ابعاد گوناگونی از جهانمان را متحول کرده است». دربارهٔ کتاب [The Moral Foundations of Trust](#) بیشتر توضیح بدهید.

لامو: این کتاب بسیار مهم است و حرکت به سوی کمی‌سازی عملکرد را با افزایش نابرابری مرتبط می‌کند. نقطهٔ عزیمت مؤلفان [The Moral Foundations of Trust](#) انتشار رتبه‌بندی‌های دانشکده‌های حقوق در وب‌سایت [The Moral Foundations of Trust](#) 4 بوده است. آن‌ها نشان می‌دهند وقتی انتشار این رتبه‌بندی‌ها آغاز شد، بسیاری از دانشکده‌های حقوق نیز برنامه‌هاشان را طوری تنظیم کردند که جایگاهشان، در معیارهایی که سنجیده می‌شود، بهبود یابد. برای نمونه، این دانشکده‌ها پذیرش متقاضیان را بر اساس امتیازاتی مشخص انجام دادند تا در سنجش امتیاز مربوط به پذیرش دانشجویان آمار بهتری کسب کنند. نویسندگان کتاب مصاحبه‌های زیادی با مدیران و اعضای دانشکده‌ها انجام داده‌اند تا دریابند کمی‌سازی عملکرد چگونه فعالیت این دانشکده‌ها را منحرف ساخته است، انحرافی که حاصل اشاعهٔ بیش‌ازحد استانداردهای مربوط به عملکرد بوده است.

اسپلند و سائورد [مؤلفان کتاب] این کتاب را کمکی به درک ما از پدیده‌ای کلی‌تر معرفی می‌کنند، پدیده‌ای که دانشمندان علوم اجتماعی نامش را «جامعهٔ حسابرسی» گذاشته‌اند. افراد و نهادها عملکردها را هرچه بیشتر کمی‌سازی می‌کنند و این فرایندی است که انحراف‌ها و پیامدهای ناخواستهٔ متعددی در پی دارد. حرکت به سوی جامعهٔ حسابرسی همبستهٔ نئولیبرالیسم بوده است: اینکه چطور نهادهای مختلف سازوکارهای بازار را به خدمت گرفته‌اند تا اثربخشی و نتیجه را به حداکثر برسانند.

برگر: شما اشاره کرده‌اید که ارزیابی کمی می‌تواند تا چند دهه آثاری گمراه‌کننده داشته باشد.

لامو: ابزارهای کمی اثر تخت‌کننده دارند. برای مثال، در ایالات متحده، با ثبت معدل نمرات و امتیاز آزمون دانش‌آموزان در نرم‌افزاری به نام «نویس»، احتمال ورود آن‌ها به دانشگاه ارزیابی می‌شود. این نرم‌افزار به دانش‌آموزان توصیه می‌کند که برای ورود به چه نوع دانشگاه‌هایی اقدام کنند، کدام دانشگاه‌ها در دسترسشان قرار دارد و کدام دانشکده‌ها را به‌عنوان گزینهٔ تضمینی در نظر داشته باشند.

نرم‌افزار نویس این احساس را در بین نوجوانان پدید آورده که یک سلسله‌مراتب دانشگاهی بی‌چون‌وچرا وجود دارد و این سلسله‌مراتب به رقابتی شدیدتر دامن می‌زند، زیرا همه باید بر اساس مجموعهٔ واحدی از استانداردها رتبه‌بندی شوند. اگر چنین نرم‌افزاری وجود نمی‌داشت، برای متقاضیان ورود به دانشگاه ساده‌تر بود تا درک کنند که هر دانشکده‌ای وظیفهٔ متفاوتی دارد و می‌تواند با نیازهای دانشجویان متفاوتی سازگار باشد. این نمونه‌ای است از اینکه چطور وقتی کمی‌سازی نهادینه شود، تأثیری منحرف‌کننده خواهد داشت.

حرکت به سوی جامعهٔ حسابرسی همبستهٔ نئولیبرالیسم بوده است: اینکه چطور نهادهای مختلف سازوکارهای بازار را به خدمت گرفته‌اند تا اثربخشی و نتیجه را به حداکثر برسانند

برگر: این ما را به سوی دانشگاه و عنوان بعدی در فهرست شما می‌رساند: طبقاتی و نابرابری: چگونه می‌توانیم به نابرابری بگوییم.

لامو: این کتاب نوعی قوم‌نگاری خوابگاه‌هاست که دو زن انجامش داده‌اند. یکی از آن‌ها استاد دانشگاه میشیگان و دیگری استاد دانشگاه کالیفرنیا است، که بخشی از زندگی‌شان را در یکی دیگر از دانشگاه‌های غرب میانه گذرانده‌اند. در دوره‌ای که لارا همیلتون دستیار تحقیق بود و در خوابگاه زندگی می‌کرد، متوجه شد سیستم «مسیرهایی» را پدید آورده است که حالت‌های گوناگون تعامل با دیگران را تسهیل می‌کند. این مسیرها بسته به طبقه اجتماعی دانشجویان تفاوت زیادی با یکدیگر داشتند. مؤلفان کتاب متوجه شدند که برای شرکت در مراسم اجتماعی در دانشگاه باید پول زیادی داشته باشید تا بتوانید از عهده خرید لباس، آرایش، هزینه‌های رفت‌وآمد و غیره بر بیایید. از آنجاکه دانشگاه پذیرای فرهنگ برگزاری مهمانی است، زنان دانشجوی سخت‌کوش به حاشیه رانده می‌شوند و به این ترتیب دخترها تشویق می‌شوند درسشان را چندان جدی نگیرند. هرچند دختران طبقه کارگر تمایل بیشتری دارند که به دانشگاه بروند و پسرها بیشتر دوست دارند در همان شهر زادگاهشان بمانند، اما این دخترها بیشتر به زادگاهشان برمی‌گردند. نتیجه اینکه نرخ حذف شدن آن‌ها بیشتر است. آن‌ها نمی‌توانند، مانند دختران طبقه متوسط روبه‌بالا، همراه با کل شبکه اجتماعی‌شان تحرک داشته باشند. بچه‌های طبقه کارگر پول کمتری برای معاشرت با دیگران دارند و در نتیجه نمی‌توانند شبکه‌ای اجتماعی به بزرگی شبکه اجتماعی دانشجویان طبقات بالاتر ایجاد کنند.

بحث کتاب این است که دانشگاه متمایل است به اینکه خواسته‌های طبقه متوسط روبه‌بالا را تسهیل کند و زندگی دانشجویی پیرامون مسیری تنیده شده است که دانشجویان طبقه کارگر منابع کافی برای پیمودنش را ندارند. بنابراین، دانشگاه با پدیدآوردن شیوه‌ای از تجربه زندگی دانشگاهی به بازتولید نابرابری طبقاتی کمک می‌کند.

برگر: چگونه می‌شود از یافته‌های آرمسترانگ و همیلتون و جامعه‌شناسان دیگری که درباره طبقه کار می‌کنند، برای کاهش نابرابری، استفاده کرد؟

لامو: تأثیر کتاب آن‌ها برای مدیران دانشگاه‌ها روشن کرد که بخش‌هایی از فرهنگ نهاد دانشگاه، که به نظر نمی‌رسد ارتباطی با نابرابری داشته باشد، عملاً خوراکی برای نابرابری است. مؤلفان کتاب روشن کرده‌اند که فرهنگ مهمانی دانشگاهی هم نابرابری اقتصادی و هم نابرابری جنسیتی را بازتولید می‌کند. از آنجاکه این کتاب جایزه‌های مهمی برده و بحث‌های گسترده‌ای را پدید آورده، می‌توانیم بگوییم این یافته‌ها به‌راستی دیده شده است.

یافته‌های آنان کاربست‌های فراوانی داشته است. مثلاً مدیران دانشگاه‌ها رووارد کوشیده‌اند کانون‌های تک‌جنسیتی را منحل کنند، کانون‌ها و گروه‌هایی که زیرمجموعه‌هایی صوری از دانشگاه به حساب نمی‌آیند، بلکه نقش مهمی در تولید فرهنگ دانشجویی دارند. این اقدام با مقاومت‌های شدیدی مواجه شده است که عوامل جنسیتی به‌اندازه عوامل فرهنگ طبقاتی در آن دخیل بوده است.



میشل لامو

برگر: کتاب «تفاوت‌های فرهنگی» نوشته جامعه‌شناس دانشگاه استنفورد، میشل استیون، انتخاب بعدی شما است. کمی درباره‌اش توضیح بدهید.

لامو: این کتاب درباره فرایند پذیرش دانشجو در دانشگاه‌های آمریکایی و کالج‌های علوم مقدماتی است. نویسنده کتاب (که اکنون در دانشکده علوم تربیتی دانشگاه استنفورد مشغول به تدریس است) زمان زیادی را در دفتر پذیرش یک کالج مقدماتی زبده گذرانده و کوشیده معیارهای مورد استفاده برای ایجاد یک کلاس را ثبت و مستندسازی کند.

در حالی که سیاست‌های پذیرش دانشجوی دانشگاه‌ها رو به عنوان بخشی از دادخواستی که اتهام تبعیض علیه متقاضیان آسیایی آمریکایی را طرح می‌کند زیر ذره بین است، این مسئله اهمیت ویژه‌ای یافته است. در واکنش به رأی دادگاه عالی در پرونده‌ای علیه دانشگاه میشیگان که چند سال پیش صادر شد، دانشکده‌ها و ادار شدند سیاست‌های پذیرش دانشجوی مرتبط با کمک به سیاه‌پوستان را بازبینی کنند. پس از رأی دادگاه مهمی که در سال ۱۹۷۸ در پرونده‌ای علیه دانشگاه کالیفرنیا صادر شد، دانشگاه‌ها معیارهای خود را بازتعریف کردند تا تنوع دانشجویان به‌طور کلی ارزش بیشتری پیدا کند. نتیجه اینکه بعضی از دانشجویان فقط به خاطر برتری علمی‌شان پذیرش نمی‌شوند، بلکه تأثیر آنان در افزایش تنوع دیدگاه‌ها در محیط دانشگاه هم در نظر گرفته می‌شود. برای مثال، اهل کانزاس بودن، خواننده اپرا بودن و یا قومیت متقاضیان در نظر گرفته می‌شود.

این کتاب به دامنه معیارهایی می‌پردازد که دانشگاه‌ها اکنون برای ارزیابی دانشجویان به کار می‌گیرند. بعد از آن، کتاب دیگری نوشته ناتاشا واریکو با عنوان «تفاوت‌های فرهنگی» 5 منتشر شده است که فرایند پذیرش دانشجو در آکسفورد، براون و هاروارد را مقایسه می‌کند. در واقع دانشگاه آکسفورد، برخلاف دانشگاه‌های آمریکایی، فعالیت‌های فوق‌برنامه را در فرایند پذیرش دانشجو دخیل نمی‌کند. این موضوع تأثیر شدیدی بر نحوه وقت‌گذرانی نوجوانان آمریکایی دارد.

تأکید بر فعالیت‌های فوق‌برنامه می‌تواند اثری انحرافی داشته باشد. بسیاری از بچه‌ها خودشان را مشغول فعالیت‌هایی متعدد می‌کنند تا احتمال پذیرششان در دانشگاه را افزایش بدهند. من دانشجویی به نام استفان بلجین دارم که پایان‌نامه دکتری‌اش درباره مقایسه دانش‌آموزان دبیرستانی در بوستون و برلین است. بلجین نشان می‌دهد که چطور آمریکایی‌های نوجوان بین سنین سیزده تا هجده سال زندگی‌شان را پیرامون افزایش پتانسیل خود برای ورود به دانشگاه‌های رده‌بالا سازمان‌دهی کرده‌اند. نتیجه اینکه این بچه‌ها خسته و افسرده و منفی‌باف می‌شوند.

دانشگاه متمایل است به اینکه خواسته‌های طبقه متوسط روبه‌بالا را تسهیل کند و زندگی دانشجویی پیرامون مسیری تنیده شده است که دانشجویان طبقه کارگر منابع کافی برای پیمودنش را ندارند

برگر: جامعه‌شناسان چیزی را که استیونز مستندسازی کرده «بازتولید اجتماعی» می‌نامند و این همان چیزی است که درباره‌اش حرف می‌زنید؛ درست است؟ می‌توانید توضیح بدهید که چطور این مفاهیم جامعه‌شناسانه می‌توانند درباره مشکل نابرابری روشنگری کنند؟

لامو: مفهوم «بازتولید اجتماعی» را پیر بورديو مطرح کرده که یکی از مهم‌ترین جامعه‌شناسان قرن گذشته بود (و من همراه با او تحصیل کردم). این مفهوم به فرایندها و ساختارهای اجتماعی‌ای اشاره می‌کند که نابرابری را فرامی‌برند و منتقل می‌کنند. برای نمونه، همان‌طور که پیش‌تر گفتم، دانشگاه‌ها دانشجویان را بر اساس سازگاری‌شان با شیوه زندگی طبقه متوسط می‌سنجند و ارج می‌نهند. بنابراین، سنجشی که بی‌طرف به نظر می‌رسد، در اصل مبتنی بر طبقه است. پیر بورديو در بافت و زمینه فرانسوی کار کرد، اما ایده‌های او به ایالات متحده هم رسیده است.

این مفهوم به‌ویژه در ایالات متحده روشن‌گر است، جایی که گفته می‌شود تحصیلات عالی منجر به برابری بیشتر شده است. مفهوم «بازتولید اجتماعی» نشان می‌دهد که چطور واقعیت با این تصور در تضاد است. تحصیلات عالی فقط در تولید سرمایه انسانی خلاصه نمی‌شود، بلکه با تصاحب و تثبیت موقعیت‌های فرهنگی مبتنی بر طبقه مرتبط است، موقعیت‌هایی که در انباشت فرصت سهم دارند و به حفظ مرزهای طبقاتی کمک می‌کنند.

یکی از دانشجویان سابقم، لورن ریورا، کتابی نوشته است که اهمیت ویژه‌ای دارد. لورن ریورا فرهنگ کارفرمایان نخبه را با تمرکز بر شرکت‌های حقوقی، بانک‌های سرمایه‌گذاری، و مشاوران مدیریتی تحلیل کرده است. او مصاحبه‌های کاری فرایندهای انتخابی شرکت‌های برجسته را بررسی کرده است. بحث ریورا این است که طبقه فرایند انتخاب را شکل می‌دهد. ریورا نشان می‌دهد کارفرمایان برای چیزی به اسم «عامل آسایش» ارزش قائل‌اند و اغلب با اصطلاح «آزمون فرودگاه» از آن یاد می‌کنند. آن‌ها [از خودشان] می‌پرسند: «اگر با این متقاضی به سفری بروم و همراه با او در فرودگاه گیر کنم، آیا من و این متقاضی چیزی خواهیم داشت تا درباره‌اش حرف بزنیم؟»

این آزمون معیارهای مورد استفاده در رویه استخدام را تحت تأثیر قرار می‌دهد. کارفرمایان کسانی را استخدام می‌کنند که فعالیت‌های مشابهی دارند. این فعالیت‌ها بستگی زیادی به طبقه دارند، چون برای انجامشان منابع فراوانی لازم است.

کتاب □□□□□□□□ هم به حوزه دیگری می‌پردازد که کسانی که عضو طبقه متوسط نیستند، در آن جریمه می‌شوند.

دانشگاه‌ها دانشجویان را بر اساس سازگاری‌شان با شیوه زندگی طبقه متوسط می‌سنجند و ارج می‌نهند

برگر: چنین به نظر می‌رسد که رپورا به مفهوم سرمایه فرهنگی اشاره دارد، مفهومی که در مرکز کتاب شما، □□□□ □□□□□□□□ قرار گرفته است. می‌توانید مفهوم سرمایه فرهنگی را در بافت کتابتان توضیح بدهید؟

لامو: آشنایی با فرهنگ سطح بالا چیزی است که «سرمایه فرهنگی» می‌نامیم. نظریه بورديو این است که سرمایه فرهنگی شبکه‌هایی را تقویت می‌کند که بر دسترسی افراد به چیزهای مختلف مؤثر است. اگر بچه خانواده‌ای از طبقه متوسط بوده‌اید و والدینتان هر یکشنبه شما را به موزه برده‌اند، آن وقت می‌توانید درباره تفاوت امپرسیونیسم و اکسپرسیونیسم انتزاعی حرف بزنید. این شکلی از سرمایه فرهنگی است که به بچه‌های طبقه متوسط امکان می‌دهد به شبکه‌هایی دسترسی داشته باشند که در نوع خود دور از دسترس بچه‌های طبقه کارگر قرار دارند. سرمایه فرهنگی احساسی از آسایش فرهنگی را عرضه می‌کند که در موقعیت‌هایی بسیار گوناگون می‌تواند مفید و ارزشمند باشد. این آسایش برای بیان و نمایش هویت طبقه متوسطی اهمیت اساسی دارد.

بورديو در کار خلاقانه‌اش بر بازتولید طبقه و فرهنگ سطح بالا تمرکز داشت. من در کار تجربی‌ام، به ویژه در □□□□□□ □□□□□□ □□□□□□، نشان داده‌ام که آمریکایی‌ها درک وسیع‌تر و بازتری نسبت به فرهنگ دارند، ولی همچنان با حذف نمادین درگیرند. مثلاً آمریکایی‌های عضو طبقه متوسط روبه‌بالا برای همه ژانرهای موسیقایی ارزش قائل‌اند. اما، همان‌طور که مقاله مشهوری با عنوان «همه چیز غیر از هوی‌متال»⁷ به قلم بتانی بریسون نشان می‌دهد، بیزاری از [انواع خاصی از] موسیقی نیز معرف طبقه است. تمایل ما این است که بیشترین بیزاری را داشته باشیم از ژانرهای موسیقایی‌ای که مرتبط‌اند با گروه‌هایی که از نظر اجتماعی در دورترین فاصله با ما قرار گرفته‌اند. برای اعضای طبقه متوسط روبه‌بالای سفیدپوست، این نوع موسیقی موسیقی هوی‌متال (یکی از علاقه‌مندی‌های طبقه کارگر) است.

برگر: چگونه می‌شود به مسئله بازتولید امتیازهای ویژه پرداخت و درعین حال در آتش پوپولیسم هیزم نریخت؟

لامو: امیدواری من در مقام پژوهشگر این است که مردم به نقشی که طبقه در ادامه یافتن نابرابری دارد آگاه شوند و برای سنجش سراغ معیارهای تکثرباورانه‌تری بروند. اگر سنجش و ارزیابی را بر معیارهای باریک پختگی فرهنگی استوار کنیم، آن وقت [دسترسى به] امتیازهای ویژه را بازتولید کرده‌ایم.

اگر بخواهیم ارزش و منزلت انسانی افرادی از پس‌زمینه‌های مختلف را درک کنیم، باید بکوشیم تا در تعامل‌های روزمره مان کمی از نابرابری بکاهیم و درعین حال حواسمان به نقدهای پوپولیسم باشد. وقتی سفیدپوستان طبقه کارگر نخبگان را نفی می‌کنند، درواقع نوعی آگاهی تیزهوشانه را به نمایش می‌گذارند نسبت به اینکه در پایین‌ترین رده سلسله‌مراتب فرهنگی جای گرفته‌اند. اگر اعضای طبقه متوسط روبه‌بالا نسبت به اینکه چطور رفتارشان بیزاری طبقاتی را تغذیه می‌کند هشیاری بیشتری کسب کنند، شاید روزی برسد که این افراد هیزم کمتری به آتش پوپولیسم بریزند.

اطلاعات کتاب‌شناختی:

. Univ of California Press, 1998 *Durable inequality* Tilly, Charles.
Engines of anxiety: Academic Espeland, Wendy Nelson, Michael Sauder, and Wendy Espeland.
. Russell Sage Foundation, 2016 *rankings, reputation, and accountability*
. Harvard University Press, 2013 *Paying for the Party* Armstrong, Elizabeth A., and Laura T. Hamilton.
. Harvard University Press, 2009 *Creating a class* Stevens, Mitchell L.
. Princeton University Press, 2016 *Pedigree: How elite students get elite jobs* Rivera, Lauren A.

پی‌نوشت‌ها:

- 1- stigmatization
- 2- *The Dignity of Working Men*
- 3- *How Professors Think*
- 4- *U S News and World Report*
- 5- *The Diversity Bargain: And Other Dilemmas of Race, Admissions, and Meritocracy at Elite Universities*
- 6- *Money, Morals and Manners*

7-"Anything But Heavy Metal"

منبع | ترجمان

مؤلف : میشل لامو

مترجم : حسین رحمانی

برچسب ها: [دانشگاه](#) [1]

[دانشجو](#) [2]

[فرهنگ](#) [3]